

# تبلیغ و تدریس

نمی‌گفتند، بلکه با مردم بی‌رودربایستی و بی‌برده حرف می‌زدند، سخن خود را با گوشه و کنایه نمی‌گفتند، اگر احساس می‌کردند مطلبی را باید گفت، در نهایت صراحت و روشنی به مردم می‌گفتند.

— مبلغ باید ناصح و خالص و مخلص باشد، یعنی در گفتن خودش، هیچ هدف و غرضی جز رساندن آن پیام که خیر آن است، نداشته باشد.

— مساله دیگر، مساله متکلف نبودن است. تکلف در موارد مختلفی به کار برده می‌شود و در واقع به معنی به خود بستن است که انسان چیزی را به زور به خود ببندد.

این، در مورد سخن هم بکار می‌رود. افرادی که در سخن خودشان بجای اینکه فصیح و بلیغ باشند، الفاظ قلمبه و سلمبه بکار می‌برند، می‌گویند متکلف. در حدیث است که

کسی در حضور پیغمبر اکرم (ص) در صحبت‌های خود کلمه پردازیهای قلمبه و سلمبه می‌کرد. پیغمبر اکرم (ص) فرمود: من و پرهیزکاران اتم از اینگونه حرف زدن و

بخودبندی در سخن، بری و منزّه هستیم و پرهیز می‌کنیم... از زبان پیغمبران در زمینه تبلیغ آمده است ما انا من المتکلفین...

در آنچه می‌گویم متکلف نیستم، یعنی چیزی را که نمی‌دانم و برخودم آنطور که باید، ثابت و محقق و روشن نیست، نمی‌گویم. در مقابل مردم بدانستن مطلبی که هنوز آن را برای خودم توجیه نکرده‌ام تظاهر نمی‌کنم...

عبداللّه بن مسعود که از صحابه بزرگوار رسول اکرم است از جمله فوق این مطلب را استفاده کرده که هر کسی هر چه می‌داند به مردم بگوید و آنچه را نمی‌داند، بگوید که نمی‌دانم.

— کسی که می‌خواهد پیامی را — آنهم پیام خدا را —

استاد شهید، مطهری یک دهه سخنرانی در سال ۱۳۵۰ داشته است تحت عنوان "عنصر تبلیغ در نهضت حسینی" که پس از توضیح معنی کلمه تبلیغ به شرایط و خصوصیات لازم برای مبلغ نیز اشاره دارد. استاد می‌گوید: "بدبختانه این کلمه در عرف امروز، سرنوشت شوم یعنی معنی منحوس و منفوری پیدا کرده. بطوری که امروز در عرف ما فارسی زبانها تبلیغ یعنی راست و دروغ جور کردن و در واقع فریبکاری و اغفال، برای بخورد مردم دادن یک کالا...

تبلیغ یعنی رساندن یک پیام از کسی به کس دیگر. کلمه پیامبر و پیغمبر که در زبان فارسی آمده است، ترجمه کلمه "رسول" است که کلمه رسول یعنی مبلغ رسالت... در قرآن کریم، از پیغمبران خدا، به عنوان مبلغان رسالات الهی یاد شده است. البته منحصر به پیغمبران نیست، غیر آنها هم هست." (۱)

این معانی نه تنها دقیقاً با کار معلمی انطباق دارد — که کار انبیاء است — بلکه شهید مطهری برای تبلیغ و شرایط آن، مواردی ذکر می‌کند که دقیقاً شرایط و خصوصیات معلمی است. باهم این موارد را مرور می‌کنیم:

— مفلک و معقد و پیچیده و در لفافه سخن گفتن و اصطلاحات خیلی زیاد بکار بردن و جملاتی از این قبیل که تو باید سالیهای زیاد درس بخوانی تا این حرف را بفهمی، در تبلیغ پیغمبران نبود. آنچنان ساده و واضح بیان می‌کردند که همان طوری که بزرگترین علما می‌فهمیدند و استفاده می‌کردند. آن بی‌سوادترین افراد هم لااقل در حد خودش و به اندازه ظرفیت خودش استفاده می‌کرد.

پیامبران نه فقط مفلک و پیچیده و معقد سخن

به مردم برساند، باید در مقابل مردم، در نهایت درجه فروتن باشد یعنی پرمدهایی نکند، اظهار انانیت و منیت نکند، مردم را تحقیر نکند. باید در نهایت خضوع و فروتنی باشد.

— کسی که می‌خواهد پیامی را، آنهم پیام خدا را به مردم برساند تا در آنها ایمان و علاقه ایجاد بشود، باید لین‌القول باشد، نرمش سخن داشته باشد. سخن هم درست مثل اشیاء مادی، نرم و سخت دارد. گاهی یک سخن را که انسان از دیگری تحویل می‌گیرد، گویی راحت‌الحلقوم گرفته، یعنی اینقدر نرم و ملایم است که دل انسان می‌خواهد بهر ترتیبی شده آن را قبول بکند. گاهی اوقات، برعکس، یک سخن طوری است که گویی اطرافش میخ کوبیده‌اند، مثل یک سوهان است آنقدر خار دارد و آنقدر گوشه و کنایه و تحقیر دارد و آنقدر خشونت دارد که طرف نمی‌خواهد بپذیرد.

— قرآن خطاب به پیغمبر می‌گوید اگر تو یک آدم درشت‌خو و سنگین‌دلی بودی، با همه قرآنی که در دست داری با همهء معجزاتی که داری با همهء مزایای دیگری که داری، مردم از دور تو پراکنده می‌شدند. نرمش تو عامل موثری است در تبلیغ و هدایت مردم، در عرفان و ایمان مردم.

— آیا همراه نرمی، صلابت هم نباید باشد؟  
فرق است میان خشونت و صلابت... مسألهء صلابت داشتن، استحکام داشتن، شجاع بودن، نترسیدن از کسی غیر از خدا، غیر از مسألهء خشونت داشتن است. پیامبران در عین اینکه منتهای تواضع و نرمش را در برخوردها و گفتارها و در اخلاق خودشان با مردم داشتند، اما در راه خودشان هم قابل انعطاف نبودند، جز خدا از احدی بیم نداشتند، از احدی نمی‌ترسیدند. شهامت و شجاعت را می‌توان یکی از شرایط پیام‌رسان و جزء کیفیت‌های تبلیغ ذکر کرد.

— مسألهء دیگر در مورد روش تبلیغی پیامبران، این است که آنها می‌گفتند ما نقشی جز رسالت نداریم. ما خلق خدا و رسول خدا و پیام‌آور خدا هستیم. پیغمبران نمی‌آمدند سند بهشت و جهنم امضاء بکنند... با اینکه از نظر رسالت خودشان و کلیت آن کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌دادند و بطور کلی مسائل را می‌گفتند ولی در

جواب سؤالاتی نظیر: عاقبت من چطور است؟ می‌گفتند خدا عالم است، چه می‌دانم. از بواطن، خدا عالم است. اینکه عاقبت تو به کجا منتهی می‌شود، خدا خودش بهتر می‌داند.

— یکی دیگر از خصوصیات بسیار بارز، سبک تبلیغی پیغمبران — که شاید در مورد رسول اکرم بیشتر آمده است — مسأله تفاوت نگذاشتن میان مردم در تبلیغ اسلام است.

دوران جاهلیت بود. یک زندگی طبقاتی عجیبی بر آن جامعه حکومت می‌کرد. گویی اصلاً "فقرا آدم نبودند تا چه برسد به غلامان و بردگان. آنها که اشراف و اعیان و به تعبیر قرآن، ملاء بودند، خودشان را صاحب و مستحق همه چیز می‌دانستند و آنهایی که هیچ چیز نداشتند مستحق چیزی نمی‌شدند. حتی حرفشان این بود... اینکه ما در دنیا همه چیز داریم، دلیل بر این است که ما محبوب و عزیز خدا هستیم... پس آخرت هم همینطور است... به پیغمبر گفتند یا رسول‌الله آیا می‌دانی عیب کار تو چیست؟ می‌دانی چرا ما حاضر نیستیم رسالت تو را بپذیریم؟ برای اینکه تو آدمهای پست و اراذل را اطراف خودت جمع کرده‌ای. اینها را جارو کن بریز دور، آنوقت ما اعیان و اشراف می‌آییم دور و برت..."

قرآن می‌گوید: به اینها بگو من کسی را که ایمان داشته باشد، به جرم اینکه غلام است، برده‌است، فقیر است، طرد نمی‌کنم. این اشخاص را هرگز از خودت دور نکن. اشراف بروند گم شوند. اگر می‌خواهند اسلام اختیار کنند، باید آدم بشوند."  
— "مسألهء دیگر... مسألهء صبر و استقامت است. (خداوند می‌فرماید) پایدار باش، استقامت داشته باش، همان طور که فرمان می‌دهی، استقامت داشته باش.

— شرط دیگر "شناسایی خود مکتب است، شناسایی ماهیت پیام است. یعنی کسی که می‌خواهد پیام را به جامعه برساند، باید خودش با ماهیت این پیام آشنا باشد. باید فهمیده باشد که هدف این مکتب چیست، اصول این مکتب چیست.

— و شرط بعدی "برای کسی که حامل یک پیام است، اولاً" مهارت در بکار بردن وسایل تبلیغ و ثانیاً" شناسایی آنهاست. یعنی باید بداند چه ابزاری را مورد استفاده قرار بدهد و چه ابزاری را مورد استفاده قرار ندهد و بلکه

خودش از نظر ابزارهای طبیعی، چه ابزاری را داشته باشد و چه ابزاری را نداشته باشد." (۳)

استاد مطهری در یکی دیگر از آثار خویش در باب شرایط تبلیغ می‌نویسد:

— "بایستی آن چنان مطلب را بیان کرد که تا عقل نفوذ کند. زیرا آنچه که به چشم و بگوش انسان می‌رسد، کافی نیست که عقل هم بپذیرد. آن ابزاری که این پیام را به عقل می‌رساند... برهان و استدلال است. عقل خودش را بسته است و جز با مرکب برهان و استدلال و مرکب حکمت، پیام دیگری را نمی‌پذیرد. پیامبران می‌خواستند سخن خودشان را در درجه اول، به عقل‌ها ابلاغ کنند... یک معلم، وظیفه‌اش این است که علم خودش را به عقل دانش‌آموز برساند. کنار تخته سیاه می‌ایستد و مساله ریاضی را برای دانش‌آموز طرح می‌کند، اما دانش‌آموز برای آنکه فایده شود که این مساله همان گونه است که آموزگار و استادش گفته‌است، دلیل و برهان می‌خواهد و آنگاه که معلم، برهان این مساله ریاضی را بیان کرد، سخن او وارد عقل دانش‌آموز شده‌است.

فلاسفه هم همینگونه‌اند. نهایت کاری که می‌کنند این است که سخنی و فکری را در عقل مردم نفوذ می‌دهند. اما پیام الهی، گذشته از آنکه بایستی در عقل‌ها نفوذ کند، در دل‌ها هم باید نفوذ کند و در عمق روح بشر بایستی وارد شود و تمام احساسات بشر را باید در اختیار بگیرد و این کار، کار پیامبران است و پیامبرانند که می‌توانند بشر را در راه حقیقت به حرکت دریاورند، نه فیلسوفان." (۴)

— "آن دعوت‌کننده‌ای در دعوت خودش به نتیجه می‌رسد، که بلاغش مبین باشد. بیانش در عین اینکه در اوج حقایق است، ساده و روشن باشد، همه کس فهم باشد... (علاوه بر این) بایستی خلوص داشته باشد و سخن از سوز دل برخاسته باشد. آن کسی می‌تواند داعی الی‌الله باشد که سخنش نصیح باشد، یعنی هیچ انگیزه‌ای جز خیر و مصلحت مردم نداشته باشد و سخنش از سوز دل برخیزد.

ان الکلام اذا خرج من القلب، دخل فی القلب، و اذا خرج من اللسان لم يتجاوز الاذان، سخنی که از قلب برخیزد، بر دل و قلب می‌نشیند و سخنی که از زبان بیرون آید و دل از او بی‌خبر باشد، از گوش‌های مردم



تجاوز و عبور نمی‌کند.

سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل " (۵)

— انسان اگر بخواهد فرزند خود را وادار به یک کاری کند می‌تواند از یکی از دو راه یا از هر دو راه در آن واحد وارد شود.

۱- راه تشویق و نوید است، یعنی اگر خواسته باشد که بچه به مدرسه برود، شروع می‌کند آثار و فوائد و نتایجی را که در رفتن به مدرسه است برای بچه ذکر می‌کند تا میل و رغبت بچه، برای آن کار تحریک شود و طبع و روحش عاشق و متمایل به آن کار گردد.

۲- ذکر کردن عواقب وخیم مدرسه نرفتن را، که اگر انسان مدرسه نرود، و بی‌سواد بماند، چطور می‌شود. آن گاه بچه بجای آنکه از آن حالت فرار کند، به درس خواندن روی می‌آورد.

تبشیر قاعد است و انذار سائق است.

قائد یعنی جلودار و سائق یعنی آن کسی که از پشت سر حرکت می‌دهد و سوق می‌دهد. و گاه هر دو عامل در یک زمان جمع می‌شود. و این هر دو، برای بشر ضرورت دارد و تبشیر فقط، کافی نیست تبشیر لازم هست، لکن شرط کافی نیست. همچنین انذار، شرط لازم است و لکن شرط کافی نیست.

اگر مبلغ تنها تکیه‌اش روی تبشیرها و یا تنها تکیه‌اش روی انذارها باشد، اشتباه است. بلکه هر دو لازم است و جنبه تبشیر هم بایستی بیشتر از جنبه انذار باشد. و شاید به همین دلیل است که قرآن کریم در آیات زیادی تبشیر را مقدم می‌دارد. بشیرا "و نذیرا" "بشیرا" و "نذیرا".

— غیر از تبشیر و انذار، یک عمل دیگر داریم که نامش تنفیر است.

تنفیر یعنی فرار دادن. گاهی انسان می‌خواهد انذار بکند، اشتباهاً "انذار را با تنفیر اشتباه می‌کند. در روح انسان هم گاهی بعضی از دعوت‌ها نه تنها سوق دادن نیست، بلکه تنفیر و نفرت ایجاد کردن و فراری دادن است. و این یک اصل روانی است. بسیاری از اوقات پدران و مادران، بچه‌ها را بجای تبشیر و انذار، تنفیر می‌کنند. یعنی کاری می‌کنند که در روح بچه، یک حالت تنفیر و گریز از مدرسه پیدا می‌شود. لذا است که می‌بینیم وقتی پیغمبر اکرم (ص) معاذبن‌جبل را به یمن برای دعوت

و تبلیغ مردم فرستادند، به او فرمودند: یا معاذ! بشر ولاتنفر. یسر ولاتعسر. شما که برای تبلیغ اسلام می‌روی، اساس کارت تبشیر و مژده و ترغیب باشد.

کاری کن که مردم مزایای اسلام را درک بکنند و از روی میل و رغبت به اسلام گرایش پیدا بکنند. نفرمود: ولاتنذر. زیرا انذار جزء برنامه‌ایست که قرآن دستور داده است. کاری نکن که مردم را از اسلام متنفر کنی. کاری نکن که عکس‌العمل روحی مردم، فرار از اسلام باشد. و این نکته بزرگی است.

— "روح انسان فوق‌العاده لطیف است و زود عکس‌العمل نشان می‌دهد. انسان اگر بر روح خودش فشار بیاورد، عکس‌العملی که خواهد داشت، گریز و فرار است. مثلاً" در عبادت، از توصیه‌های پیغمبر اکرم (ص) این است که عبادت را آن قدر انجام دهی که روح‌تان نشاط دارد. عبادت را با میل و رغبت انجام دهی، و بر خود تحمیل نکنی، والا روح‌تان از عبادت گریزان می‌شود و یک خاطره بدی از عبادت، در ذهن شما پیدا می‌شود.

— "یک مبلغ اسلامی هم بایستی اینچنین باشد. سخنانی که می‌گوید نباید در مردم تنفر و فرار ایجاد کند. خشونت‌ها و ملامت‌های زیاد، از این قبیل است. ملامت گاهی از اوقات هم مفید است. مثلاً "یک انسانی ممکن است در اثر ملامت شدن، غیرتش تحریک شود ولی البته آن، جای معینی دارد و ملامت بیشتر اوقات، سبب فرار و نفرت می‌شود. بعضی مرتباً" از مشکلات سخن می‌گویند که مگر دینداری کار آسانی است.

کار هر کس نیست خرمن کوفتن گاونر می‌خواهد و مردکهن اما پیامبر به معاذ فرمود: یسر ولاتعسر. ای معاذ! کارها را ساده و آسان بگیر و بر مردم سخت گیر مباش. " (۶)

گرچه موارد مذکور بروشنی وظایف و خصوصیات یک مبلغ را همسان یک معلم نشان می‌دهد، ولی بهتر است یکبار دیگر این دستورالعمل‌ها را در چارچوب ویژگیهای یک معلم شایسته، مروری بکنیم.

#### خصایص یک معلم

— معلم نباید پیچیده و معلق و در لغافه سخن بگوید.

— ولی انذار و اعلام خطر نباید باعث تنفر و فرار شاگرد گردد.

این مجموعه را از یک کلام دیگر هم می‌توان استفاده نمود. مرحوم مطهری در "علل پیشرفت اسلام" (۷) چهار عامل را ذکر می‌نماید:

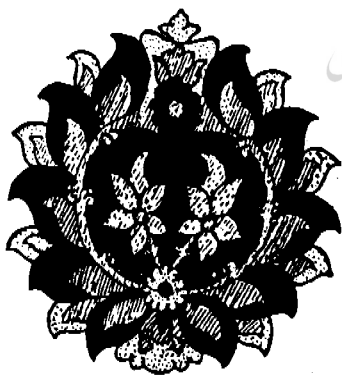
۱— یکی از علل و عوامل پیشرفت اسلام، روش و خلق و خوی و رفتار پیغمبر بوده‌است.

۲— قرآن که معجزه پیامبر بوده و زیبایی و عمق و شورانگیزی و جاذبه قرآن، عامل پیشرفت اسلام شد.

۳— شخصیت و نوع رهبری رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

۴— تاریخ زندگانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

چنانکه ملاحظه می‌شود، از این چهار عامل، یکی قرآن کریم است و سه دیگر مربوط به خلق و خو و رفتار و شخصیت و نوع رهبری و تاریخ زندگانی پیغمبر اکرم (ص) است. معلم نیز اگر این الگو و اسوه حسنه را در پیش رو دارد، سه چهارم از توفیق خود را باید وابسته به رفتار و گفتار و شخصیت خود بداند و از اینجاست که عظمت کار معلمی و حدود بینهایت و بیکران آثار او را می‌توان دریافت.



۱— حماسه حسینی، صفحه ۱۶۳ و ۱۶۵

۲— حماسه حسینی صفحات ۲۱۱ تا ۲۲۳

۳— همان کتاب، صفحات ۳۰۲ و ۳۰۳

۴— سیره نبوی، دفتر انتشارات اسلامی، صفحه ۱۰۶ تا ۱۰۸

۵— همان کتاب، صفحه ۱۱۲

۶— سیره نبوی، صفحات ۱۱۶ تا ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳ و ۱۲۸

۷— همان کتاب صفحه ۱۳۸

— اصطلاحات زیاد در درسش بکار نبرد.

— شاگردان نگوید که شما باید سالها درس بخوانید تا حرفهای مرا بفهمید.

— آنچنان ساده درس بدهد که ضعیفترین شاگردان کلاس هم، آن را بفهمند.

— با شاگردان، بدون رودربایستی سخن بگوید.

— دگوشه و کنایه و طعنه نزند.

— اگر مطلبی لازم بگفتن بود، در نهایت صراحت گفته شود.

— معلم باید خیرخواه و ناصح باشد و خلوص داشته باشد و هیچ هدف و غرضی غیر از کار معلمی نداشته باشد.

— متکلف نباشد و الفاظ قلمبه و سلمیه بکار نبرد.

— آنچه را کاملاً "یقین ندارد، نگوید.

— آنچه را نمی‌داند، بگوید "من نمی‌دانم و فقط آنچه را می‌داند و یقین دارد، درس بدهد.

— در نهایت درجه متواضع و فروتن باشد و اظهار منیت نکند و به تحقیر شاگردان نپردازد.

— نرم گفتار باشد و از سخن سخت و خشن بپرهیزد.

— در عین نرمی، صلابت و استحکام داشته باشد و

شجاع باشد و بجز خدا از هیچکس نترسد.

— معلم نباید خود را صاحب سرنوشت و اختیاردار

زندگی دانش‌آموز بداند بلکه باید تنها معلم باشد و آموزگار.

— در بین شاگردان فقیر و غنی و ضعیف و قوی تفاوت نگذارد.

— در انجام وظایف خویش، صبر و استقامت داشته باشد و از میدان بدر نرود.

— درس خود را خوب بشناسد و بفهمد و هدف آن را بداند.

— معلم باید طرز استفاده از ابزارها و وسائل آموزشی

را خوب بداند — از کتاب و گچ و تخته گرفته تا وسائل مدرن و پیشرفته کمک آموزشی — و بتواند از هر کدام به بهترین وجهی استفاده کند.

— معلم باید خصوصیات خود را بشناسد و از آنها استفاده ببرد.

— در کار تربیت شاگرد، هم از تشویق و نوید باید

استفاده کرد و هم از اعلام خطر و انذار.